



رحیم فاطمی

سخن و سخنوری در ادب فارسی

سپیده سخن

شعر اگر حکمت بُود طاعت بُود
قیمتش هر روز و هر ساعت بُود
عطار نیشابوری

شاعر اندر سینه ملت چو دل
ملت بی شاعری انبار گل
شعر را مقصود اگر آدمگری است
شاعری هم وارث پیغمبری است
اقبال لاهوری

آنچه می خوانید، اشعاری
موضوعی در زمینه «سخن و
سخنوری» و جایگاه آن در زبان شعر و
ادبیات فارسی است. شعر به عنوان یک

هنر برتر و جایگاه ویژه در انتقال
مفاهیم و معارف از ابزارهای مهم تبلیغ
برای مبلغان عزیز و بزرگوار است.
حضرت امام خمینی علیه السلام درباره شعر
می فرماید: «لسان شعر، بالاترین لسان
است.»^۱ مقام معظم رهبری، حضرت
آیت الله خامنه ای - مدظله العالی - نیز
می فرماید:

«گاهی یک بیت شعر، گویاتر از
چند ساعت سخن گفتن یک سخنور
تواناست و ارزش شاعری که قصیده
او، از محتوای خوب، الفاظی زیبا و

۱. صحیفه نور، ج ۱۷، ص ۱۹۲.

یک. اهمیت سخن و

سخنوری

ای زبان! هم گنج بی پایان تویی

ای زبان! هم رنج بی درمان تویی

هم صغیر و خدعه مرغان تویی

هم انیس وحشت هجران تویی

مولوی

نردبان آسمان است این کلام

هر که زین بر می رود آید به بام

نی به بام چرخ، کو اخضر بُود

بل به بامی کز فلک برتر بُود

مولوی

تا مرد سخن نگفته باشد

عیب و هنرش نهفته باشد

هر بیشه گمان مبر که خالی است

باشد که پلنگ خفته باشد

سعدی

زبان در دهان، ای خردمند چیست؟

کلید در گنج صاحب هنر

چو در بسته باشد چه داند کسی

که جوهر فروش است یا پسیله ور

سعدی

مضمونی مناسب برخوردار باشد، از

یک دانشمند کمتر نیست و لازم است

اشعار قوی فارسی را که در تفهیم

عقاید و اخلاق اسلامی، مسائل سیاسی

و یا هر آنچه در ارتباط با نیاز امروز

جامعه اسلامی سروده شده، از کتب

گوناگون استخراج و به احیای آن

اهتمام ورزند.»

به آن امید که بیش از پیش، بتوانیم

از قالبهای ادبی و هنری و به ویژه از

قالب شعر، در تبلیغات دینی، خویش

بهره جویم و به ادبیات و کاربست

زبان ادبی در تبلیغ دین، رویکردی

دوباره داشته باشیم.

در این مقاله سعی شده که اشعار به

ترتیب زیر دسته بندی شود:

یک. اهمیت سخن و سخنوری؛

دو. آثار سخن و سخنوری؛

سه. ویژگیهای سخن؛

چهار. ویژگیهای سخنور؛

پنج. روش سخنوری؛

شش. آداب سخن گفتن.

آدمی مخفی است در زیر زبان
این زبان پرده است بر درگاه جان
چون که بادی پرده را در هم کشید

سِرِّ صحنِ خانه شد بر ما پدید
کآندر آن خانه، گَهَرِ یا گندم است؟
گنج زر یا جمله مار و کژدم است؟
یسا در او گنج است و ماری بر کران

زانکه نَبُود گنج زر بی پاسبان
مولوی

بوی کبر و بوی حرص و بوی آز
در سخن گفتن بیاید چون پیاز
مولوی

یک سخن از دوزخ آید سوی لب
یک سخن از شهرِ جان در کوی لب
مولوی

در سخن مخفی شدم مانند بو در برگ گل
میل دیدن هر که دارد، در سخن بیند مرا
مخفی

حافظ سخن بگوی که بر صفحهٔ جهان
این نقش مانند از قلمت یادگار عمر
حافظ

ز بهتر سخن نیست پاینده تر
وز خوشتر و دل فزاینده تر
اسدی طوسی

به گوینده، گیتی بر ازنده است
که گیتی به گویندگان زنده است
ادیب

دو. آثار سخن و سخنوری

ظالم آن قومی که چشمان دوختند
زان سخنها عالمی را سوختند

عالمی را یک سخن ویران کنند
روبهانِ مُرده را شیران کنند
مولوی

آن سخنهای چو مار و کژدمت
مار و کژدم گردد و گیرد دُمت
مولوی

سه. ویژگیهای سخن

۱. الهی بودن

این سخن همچون ستاره است و قَمَر
لیک بی فرمان حق، نَدُهد اثر

مولوی

۲. نرم ولین

سخن، نرم و لطیف و تازه می‌گویی
نه بیرون از حدّ و اندازه می‌گویی

عطار

۳. نظام‌مندی سخن

سخن را مَطَّلَع و مَقْطَع ببايد
که برگفتن ملالت می‌فزاید

نظامی

بیار ای سخنگوی چابک سرای

بساط سخن را یک‌ایک به جای

نظامی

۴. سنجیده سخن گفتن

نباید سخن گفت ناساخته

نشاید بریدن، نینداخته

تأمل کنان در خطا و صواب

به از ژاژخایان حاضر جواب

سعدی

۵. پرهیز از تکرار گویی

سخن گرچه دل‌بند و شیرین بُود

سزاوار تصدیق و تحسین بُود

چو یک بار گفتی، مگو باز پس

که حلوا چو یک بار خوردند، پس

سعدی

۶. کوتاه گویی

درخشنده روشن روان کسی

که کوتاه گوید به معنی بسی

سخن گوید آن سان که دلخواه‌تر

زلفظ آن گزیند که کوتاه‌تر

سخن کم‌گویی تا در کار گیرند

که در بسیار، بد بسیار گیرند

نظامی

گفتار دراز مختصر باید کرد

از یار بدآموز حذر باید کرد

ابوسعید ابوالخیر

۹. سخن گفتن در حد ضرورت
سخن آن گه کند حکیم آغاز
یا سرانگشت سوی لقمه دراز
که ز ناگفتش خلیل زاید
یا ز ناخوردنش به جان آید
لا جَسْرَم حکمتش بُود گفتار
خسوردنش تندرستی آرد بار
سعدی

۱۰. پرهیز از پراکنده گویی
سخن را سراسر است، ای خردمند و بُن
میاور سخن در میان سخن
سعدی

۱۱. راست و صادقانه سخن
گفتن
تا نیک ندانی که سخن عینِ صواب است
باید که به گفتن، دهن از هم نگشایی
گر راست سخن گویی و در بند بمانی
به زان که دروغت دهد از بند رهایی
سعدی^۱

۱. گلستان یوسفی، ص ۱۸۶.

۷. زیبا سخن گفتن
نطق زیبا ز خاموشی بهتر
ورنه در جان، فراموشی بهتر
سنایی

۸. دُر گویی نه پُر گویی
در سخن دُر بیابادت شفتن
ورنه گنگی به از سخن گفتن
گنگ اندر حدیث کم آواز
به که بسیار گوی بیّه تاز
گوی سوی همه سخنها دار
آنچه زو به، درون جان بنگار
سنایی

با آنکه سخن به لطف آب است
کم گفتن هر سخن، صواب است
آب ارچه همه زلال خیزد
از خوردن پر، ملال خیزد
کم گوی و گزیده گوی چون در
تا زانک تو جهان شود پُر
لاف از سخن چو دُر توان زد
آن خشت بُود که پُر توان زد
یک دسته گُل دماغ پرور
از خرمن صد گیاه بهتر
نظامی

۱۲. با صواب سخن گفتن

تا ندانی که سخن عینِ صواب است مگوی
و آنچه دانی که نه نیکوش جواب است، مگوی
سعدی

دل بیارآمد به گفتارِ صواب

آن چنان که تشنه آرامد به آب

۱۳. هوشمندانه سخن گفتن

ندهد مرد هوشمند جواب

مگر آن گه کز او سؤال کنند

گر چه بر حق بُود فراخ سخن

حاصل دعویش بر مُحال کنند

سعدی

سخن گفتنِ کج زیچارگیست

به بیچارگان بر بیاید گریست

فردوسی

۱۴. سمعی و بصری سخن گفتن

آن که یک دیدن کند ادراک آن

سألها نتوان نمودن از زبان

مولوی

۱۵. انصاف در انتقاد

عیب می جمله چو گفתי هنرش نیز بگو
نفی حکمت مکن از بهر دلِ عامی چند
حافظ

۱۶. بجا سخن گفتن

با خرابات نشینان زکرامات ملاف

هر سخن وقتی و هر نکته مکانی دارد^۱

حافظ

بسیج سخن گفتن آن گاه کن

که دانی که در کارگیرد سخن

سعدی

اگر چه پیش خردمند، خامشی ادب است

به وقت مصلحت، آن به که در سخن کوشی

دو چیز طَییره عقل است: دم فرو بستن

به وقتِ گفتن و، گفتن به وقتِ خاموشی

سعدی

۱. این متن در نسخه قزوینی و خرمشاهی و خانلری است؛ ولی نسخه رضوانی «هر سخن جایی و» دارد.

خداوند تدبیر و فرهنگ و هوش

۱۸. مستند سخن گفتن

نگوید سخن، تا نبیند خموش

خردگر سخن برگزیند همی

سعدی

همان را گزیند که بیند همی

فردوسی

حرامش بود نعمت پادشاه

دلایل قوی باید و معنوی

که هنگام فرصت ندارد نگاه

نه رگهای گردن به حجت قوی

مجال سخن تا نبینی زپیش

سعدی

به بیهوده گفتن میر قدر خویش

چون و چرا بیار که بر جاهل

سعدی

گیتی چو حلقه تنگ از این جا شد

نه هر کس که برآید، بگوید اهل شناخت

۱۹. آسیب سخن

به سر شاه، سر خویشتن نشاید باخت

سخن چون برابر بود با خرد

سعدی

زگفتار گوینده رامش برد

فردوسی

توضیح: دانا هر چه را بر زبان تواند

آورد، نمی گوید؛ زیرا با آشکار ساختن

سخن کو از سر اندیشه ناید

راز پادشاه، سر (جان) خود را نباید از

نوشتن را و گفتن را نشاید

نظامی

دست داد.

۱۷. سخن نو گفتن

۲۰. فکر کردن قبل از سخن

فسانه گشت و کهن شد حدیث اسکندر

سخن دان پرورده، پیر کهن

سخن نو آر که نور را حلاوتی است دگر

بیندیشد، آن گه بگوید سخن

فوخ

به شیرین زبانی و لطف و خوشی
توانی که پیلی به مویی کشی
سعدی

۲۴. عالمانه سخن گفتن

زدانش چو جان تو را مایه نیست
به از خامشی هیچ پیرایه نیست
فردوسی

سخن باید به دانش درج کردن
چو زر سنجیدن، آنگه خرج کردن
نخست اندیشه کن، آنگاه گفتار
که نامحکم بود بی بیخ، دیوار

فردوسی

ای که در معنا ز شب خامش تری
گفت خود را چند جویی مشتری؟

مولوی

زبان بریده به کنجی نشسته صم بکم
به از کسی که زبانش نباشد اندر حکم
سعدی

مزن بی تأمل به گفتار دم
نکوگوگر دیرگویی چه غم؟
بیندیش و آنگه بر آور نفس

و زان پیش بس کن که گویند بس
به نطق، آدمی بهتر است از دواب

دواب از تو به، گر نگویی صواب
سعدی

۲۱. پرهیز از سخن در بیماری

سخن در تن درستی، تن درست است
که در سستی، همه تدبیر سست است
نشاید کرد خود را چاره کار
که بیمار است رأی مسرد بیمار

۲۲. نرم گویی

درستی ز کس نشنود، نرم گوی
سخن تا توانی به آزم گوی
فردوسی

۲۳. شیرین سخنی

به گفتار شیرین فریبنده مرد
کند آنچه نتوان به شمشیر کرد
سخن همچو جان زان نگردهد کهن
که فرزند جان است شیرین سخن
اسدی طوسی

۲۵. احتیاط در استخدام الفاظ مشترک

اشتراک لفظ، دائم، رهزن است
اشتراک گسبر و مؤمن در تن است
مولوی

۳. جامع نگر بودن

عشق و شباب و رندی، مجموعه مراد است
چو جمع شد معانی، گوی بیان توان زد^۱
حافظ

۲۶. زیباگویی

نطق زیبا ز خاموشی بهتر
ور نه در جهان فراموشی بهتر
سنایی

چون نداری کمال و فضل آن به

که زبان در دهان نگه داری
آدمی را زبان فضحیه کند

چهار. ویژگیهای سخنور

اگر هست مرد از هنر بهره ور
هنر، خود بگوید نه صاحب هنر
سعدی

جوز بسی مغز را سبکساری
سعدی

۴. عمل به گفته‌ها

ترک دنیا به مردم آموزند
خویشتن سیم و غله اندوزند
عالمی را که گفت باشد و بس
هر چه گوید نگیرد اندر کس
عالم آن کس بود که بد نکند

۱. اطلاعات کافی

قدر مجموعه گل، مرغ سحر داند و بس
که نه هر کاو ورقی خواند معانی دانست
حافظ

نه بگوید به خلق و خود نکند

سعدی

۲. دقت و تیزبینی

مرد باید که سخن دان بود و نکته شناس
تا چو می گوید از آن گفته پشیمان نشود
سنایی

۱. در نسخه رمضانی، با عقل و فهم و دانش، داد
سخن توان داد.

کارکن و بگذر از گفتار

تا دلی آتش نگیرد حرف جانسوزی نگوید

کاندر این راه، کار دارد کار

آنچه که از دل برآید، لاجرم بر دل نشیند

سنایی

شور و شوق آمد سخن را تار و پود

هر که شورش بیش، او خوشتر سرود

عنان به میکده خواهیم تافت زاین مجلس

که وعظ بی عملان، واجب است نشنیدن

حافظ

آن را که دل از عشق پر آتش باشد

هر قصه که گوید همه دلکش باشد

در مجلس دل، خلوص تصویب نشد

دلها زریبا و زیب تهذیب نشد

گفتیم بسی سخن، ولی سخن عمل

یک مرتبه هم، تجزیه ترکیب نشد

۶. مخاطب‌شناسی

بشکنو موعظه اهل عقول

كَلِمِ النَّاسِ عَلَى قَدْرِ عَقُولِ

محدثی

اصل، معنی است نه تزئین کلام

سخن آن است که فهمند عوام

بزرگی سراسر بگفتار نیست

دو صد گفته چون نیم کردار نیست

سَمَاعِ اِیْ بَرَادِرِ نَگویم که چیست

فردوسی

مگر مستمع را بدانم که کیست

حکایت بر مزاج مستمع گوی

اگر دانی که دارد بسا تو میلی

۵. سوز داشتن

هر آن عاقل که بسامجنون نشیند

بیان شوق، چه حاجت، که سوز آتش دل

نباید کردنش جز ذکر لیلی

توان شناخت زسوزی که در سخن باشد

سعدی

حافظ

گر بساط سخن امروز کساد است «کلیم»
تازه کن طرز که در چشم خریدار آید
کلیم کاشانی

اجمال و تفصیل

زان نبی مُجَمَّل رساند اول پیام
که در آن، منظور بودش خاص و عام
رفته رفته عقلها چون شد قوی
یافت بسطی، مُجَمَلات معنوی
شیخ بهایی

با تو گفتم مجمل این اسرار را
مختصر آوردم این گفتار را
گر مفضل بایدت فکری بکن
تا به تفصیل آید اسرار کهن
هم بر این اجمال کاری، این خطاب
ختم شد و الله أعلم بالصواب
جامی

شش. آداب سخن

۱. توجه به خواسته مخاطب

سخن را نباید شنیدن نخست
چو دانا شوی پاسخ آری درست
فردوسی

۷. تأثیر مخاطب در گوینده

فهم سخن چون نکند مستمع
قوت طبع از متکلم مجوی
فُسَحَّت میدان ارادت بیار
تا بزند مرد سخنگوی گوی
سعدی

مستمع، صاحب سخن را بر سرکار آورد
غنچه خاموش، بلبل را به گفتار آورد
صائب تبریزی

این سخن شیر است در پستان جان
بی کشنده خوش نمی گردد روان
مستمع چون تشنه و جوینده شد
واعظ از مرده بُود، گوینده شد
مولوی

پنج. روش سخنوری

به کارگیری انواع شیوهها

به تکلم، به خموشی، به تبسم، به نگاه
می توان بُرد به هر شیوه، دل آسان از من
کلیم

سخن بشنو و بهترین یادگیر

۵. دانسته سخن گفتن

نگر تا کدام آیدت دلپذیر
فردوسیای که از عالم خبری نیست تو را
بہتر از مہر خموشی هنری نیست تو را
صائب تبریزی

۲. پرهیز از رنجش دیگران

سخن خوب است ز اول خاطر کس را نرنجاند
کہ بعد از گفت و گو، سودی ندارد لب گزیدنهابر بساط نکته دانان خود فروشی^۲ شرط نیست
با سخن دانسته گویای مرد عاقل یا خموش
حافظ

۳. پرهیز از فتنه انگیزی و تحریک

۶. پرهیز از سطحی نگری

در فتنه بستن، دهان بستن است

مرد کم گوینده را فکر است زفت

کہ گیتی بہ نیک و بد آستن است

قشر گفتن چون فزون شد، مغز رفت
مولوی

پشیمان ز گفتار دیدم بسی

پشیمان نگشت از خموشی کسی

۴. مأمور بہ وظیفہ بودن

قدم زنند بزرگان دین و دم زنند

کہ از میان تہی بانگ می زند خشخاش

گر چه دانی کہ نشنوند، بگوی

ہر چه دانی ز نیکخواہی و ہند

۷. اندازہ گوہی

سخن را بہ اندازہ ای دار پاس

زود باشد کہ خیرہ سر بینی

کہ باور توان کردنش در قیاس

بہ دو پای او فتادہ اندر ہند

دست بردست می زند کہ دریغ

۱. گلستان یوسفی، ص ۱۵۷

۲. خود فروشی = خودنمایی و اظهار فضل و دانش

نشیندم حدیث دانشمند

سعدی

۱۱. ملاطفت و نرم خویی

تو با دیو مردم، خرد پیشه کن
 به نرمی و آهستگی ران سخن
 درشتی و تسندی نیاید به کار
 به نرمی برآید ز سوراخ، مار
 فردوسی

دل مشکل پسند من به گرد آن سخن گردد
 که دل پیش از زبان آماده گردد حرف تحسین را
 صائب تبریزی

۱۲. انتقاد پذیری

چو بشنوی سخن اهل دل، مگو که خطاست
 سخن شناس نه‌ای جان من، خطا اینجاست
 حافظ



۸. شفاف گویی

سخنی در نهان نباید گفت
 که بر انجمن نشاید گفت
 سعدی

۹. پرهیز از جدال با نادان

آن کس که به قرآن و خبر زو نرهمی
 آن است جوایش که: جوایش ندهی
 سعدی

۱۰. سخن بجا گفتن

نظر کردم به چشم رای و تدبیر
 ندیدم به زخاموشی خصالی
 نگویم لب بیند و دیده بردوز
 ولیکن هر مقامی را مقالی
 سعدی

درست گوی و بهنگام گوی و نیکو گوی
 که سخت مشکل کاری است کارگفت و شنود
 اگر سلامت خواهی به هر مقام، زبان
 مکن دراز که آن خنجر است خون آلود
 ملک الشعرا ی بهار